

«جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحن‌های خداوند. دلم و جسمم برای خدای حی صیحه می‌زند» (مزمور 84 : 2). هنگام ورود هنری به کلکته، دیوید براون که از ورود قریب‌الوقوع وی آگاه نبود، شهر را ترک گفته بود، از این روی هنری به جستجوی ویلیام کاری معروف پرداخت. ملاقات با این مرد افسانه‌ای که از یک دهکده انگلیسی برخاسته و برای ترویج مسیحیت به هند آمده بود با پینه دوزی امرار معاش می‌کرد و میسر و زبان‌شناس نابغه‌ای بود که اکنون به ترجمه کتاب مقدس به سه یا چهار زبان مختلف اشتغال داشت باید در ذهن مارتین اثری جاویدان نهاده باشد. ویلیام کاری مردی ساکت و نسبتاً زشترو بود و تنها هنگام تبشیر انجیل مسیح با حرارت زبان به سخن می‌گشود. اندکی بعد، دیوید براون که از ورود هنری به کلکته آگاهی یافته بود برای دیدار وی به شهر شتافت. این دو نفر چند ساعتی پیرامون کار آینده خودشان گفتگو کردند و مارتین از این که دریافت رؤسای وی برآند که وی را برای ایراد وعظ برای همان افسران انگلیسی در کلکته نگاه دارند نومید گشت. همان شب آن چه را بر دل وی می‌گذشت در دفترچه یادداشت‌هایش منعکس ساخت: «باز داشت من از این که به میان مردم بی‌دین روم و انجیل مسیح را به آنان اعلام دارم، دل مرا در هم خواهد ریخت ... باید انقیاد و اطاعت را بیاموزم ... تاکنون دور از خود در دریای متلاطم افکار خویش غوطه ور بودم.»

سپس چون همه اوقاتی که نومیدی و درماندگی بدو روی می‌آورد خویشان را به خدا می‌سپارد. هنری مارتین از روزهایی که در خانه دیوید براون میزیست خاطره شیرینی داشت فردای آن روز، براون وی را به خانه خود که انباشته از کودکان بود و در میان چمنزاری سرسبز و خرم جای داشت برد و بانو براون چون مادری مهربان از این جوان نحیف و فرسوده پرستاری کرد. از آن پس جایی برای او لذت‌بخش‌تر از خانه براون نبود. چنان که براون سال‌ها بعد نوشت: «مارتین پنج ماه در خانه ما زیست و او فرشته خوی‌ترین مردی است که در عمر دیده‌ام.» مارتین با خوش‌رویی با کودکان براون بازی می‌کرد و پس از ساعات طولانی مطالعه و موعظه از خنده و بازی کودکان لذت می‌برد. دیوید براون بنای متروکی را در کنار رود هوگلی که قبلاً پرستشگاه بت‌پرستان بود، در اختیار وی نهاد. هنری در زیر طاق‌های گنبد دار و در میان دیوارهای منقوش به تصاویر خدایان مسلح و جنگاور این بنا می‌زیست و کار می‌کرد و از این که «پرستش‌گاه دیوان اکنون محل وعظ و خطبه مسیحی شده است» احساس خشنودی می‌کرد.

مارتین احتیاج مبرمی به سکوت و نیایش داشت. می‌بایست هر یکشنبه برای انگلیسیان مقیم کلکته موعظه کند و در صورت امکان آنان را با گناهان و احتیاجات شان به توبه و رستگاری آشنا سازد. فرمانداران انگلیسی که به بنگال فرستاده می‌شدند برخی روشن‌بین‌تر از دیگران بودند و به بهبود و اعتلای قلمرو فرمان خویش و اعمال حق و انصاف درباره مردم، صرف نظر از ملیت آنان همت می‌گماشتند. عمال عادی شرکت هند شرقی و مأموران دولت با نوکران و ملازمان بسیار، مزد کلان و سیرت نکوهیده یک سر از مدرسه به سرزمین گرم و خالی از آسایشی که کمترین اطلاعی از وضع آن نداشتند اعزام می‌شدند. اینان هرگز زبان‌های بنگالی را نمی‌آموختند و به آمیزش با مردم بنگال و آموزش نزد آنها که گروهی از آنان از بسیاری از انگلیسیان روشن‌فکرتر و مطلع‌تر بودند رغبتی نداشتند. در مدت قریب بیست و پنج سالی که در این جا بسر می‌بردند ثروت کلانی می‌اندوختند و صاحب خصال ناپسند می‌شدند. فرماندار انگلیسی که اندکی پیش از مارتین به بنگال رسیده و از مشاهده سستی و رخوت زیر دستانش منقلب شده بود ماموران انگلیسی را به آموختن زبان‌های بنگالی واداشت و کالج «فورت ویلیام» (1) را که ویلیام کاری پینه دوز یکی از استادان آن بود تاسیس کرد، وی هم چنین اروپاییان را ملزم ساخت که در مجالس کلیسایی حضور یابند.

اروپاییان ساکن بنگال از اقدامات وی دچار حیرت شدند. زیرا بسیاری از آنان حتی تعمیم نگرفته بودند. با وجود این اقدامات وی دینداری را نزد اروپاییان ساکن بنگال متعارف ساخت. براون و آن عده از کشیشان شرکت هند شرقی که از روی اخلاص به مسیحیت دل بسته بودند نمی‌توانستند این گونه دینداری تشریفاتی مبتنی بر عرف و عادت را نادیده گیرند. هنری

مارتین تازه وارد و با حرارت نیز که نمی‌توانست در برابر سلیقه‌ها و تمایلات نامطلوب مردم سر تسلیم فرود آورد در نخستین یکشنبه اقامتش در کلکته در کلیسای سینت جان در برابر فرماندار و زیر دستانش، قضات دیوان کشور و همسرانشان، کارمندان دون پایه دولت و مردمی که صرفاً برای وقت گذرانی در آن جا گرد آمده بودند به زبان سنجیده و شیوای علمی پیرامون ضرورت توبه و انابت و لزوم نیل به رستگاری در پرتو ایمان به عیسی مسیح سخن گفت. چنان که خود می‌نویسد، حاضران پس از آن که لحظه‌ای بدو خیره نگریستند و زیر گوشی با هم به گفتگو پرداختند، به دقت به گفتار وی گوش فرا دادند. ولی متعاقب آن غوغایی برخاست و حتی دو تن از کشیشان ارشد شرکت هند شرقی در مجلس کلیسایی روز یکشنبه بعد به سخنان مارتین اعتراض کردند و گفتار وی را چون «تعلیمات گراف‌آمیز و بیهوده بی که نتیجه‌ای جز نومیدی مردم ندارد» به باد انتقاد گرفتند. مارتین از اعتراض آنان سخت آزرده گشت، ولی پس از آن که در آیین عشاء ربانی شرکت جست اندکی تشفی یافت. «گمان می‌کنم جام عشاء ربانی را با خلوص نیت و پاکدلی به و تقدیم داشتم.» ولی این اعتراضات مارتین را از اعلام آن چه به دیده وی منطبق با خواست آفریدگار بود باز نداشت.

آشنایی هنری مارتین با موهومات غیر انسانی و هراس‌انگیز کیش هندو از زمانی آغاز گشت که سحرگاه یکی از روزها روشنایی خیره کننده‌ای توجه وی را از کتاب‌هایش به کنار رود معطوف ساخت. این نور خیره کننده از آتشی بر می‌خاست که زن زنده‌ای را به پیروی از سنت‌های کیش هندو در کنار جسد شوهر متوفی اش در آن می‌سوزانیدند (سنت سوزانیدن زنان زنده را همراه همسران متوفی آنها مقامات انگلیسی چندی بعد تحریم کردند). هنری سراسیمه از محل کارش به کنار رود شتافت، ولی چنان که خود می‌نویسد: «زن نگویند پیش از رسیدن من جان سپرده بود و بقایای هر دو جسد هنوز به چشم می‌خورد.» هنری در برابر این صحنه دلخراش نزد کتاب‌هایش بازگشت. اندکی پس از آن به جمعیت صدو پنجاه هزار نفری برخورد که گاری حامل جگر نات (2) پیشاپیش آنان در حرکت بود. هنری با مشاهده زنان و مردانی که خود را بزیر چرخ‌های سنگین گاری انداخته خویشان را فدای بت‌ها می‌ساختند چنان متألم و دل آزرده گشت که نوشت: «هر گاه می‌توانستم بزبان این مردم سخن گویم، از راهنمایی آنان، حتی به بهای جان خود دریغ نمی‌ورزیدم.» علاوه بر خانه براون، محل دیگری که در کلکته هنری را به خود جلب می‌کرد و چون خانه روحانی وی به شمار می‌رفت، در سرامپور، چند میلی رور هوگلی قرار داشت که در آن گروهی از میسیونرهای باپتیست برهبری ویلیام کاری و در پناه حمایت شاه دانمارک سرگرم ترجمه کتاب مقدس به چند زبان محلی بودند بسیاری از آنان به منظور ترجمه کتاب مقدس، زبان‌های عبری و یونانی را، که کتاب مقدس در اصل به آن زبان‌ها نوشته شده، نزد خود قبل از ورود به هند و گروهی نیز پس از رسیدن به هندوستان آموخته بودند.

این میسیونرها میل داشتند هنری به آنان بپیوندند و با آنها همکاری کند و هنری نیز از این که معلومات دانشگاهی خویش را در اختیار آنان نهاد امتناع نداشت. از این روی، به سارجنت، که در انگلستان می‌زیست، نوشت: «چرا باید کاری که در حیطه تحصیلات کلاسیک ماست بدوش مردانی نهاده شود که طی ده سال از عهده به انجام رسانیدن آن بر نیایند.» ولی هنوز او به این اندیشه بود که اقامتش در کلکته مقرون به مصلحت و با خواست آفریدگار منطبق نیست. هنری از بدو ورود خویش به کلکته نزد معلمان برهمن و مسلم به آموزش زبانهای بنگالی، فارسی و هندوستانی پرداخته بود آن چه را که هنری را به آموزش این زبان‌ها واداشته بود از زبان خود وی بشنویم: «تا روزی که زبان من برای پیکار با نیروی شر و اهریمن و اعلام پیام خداوند گشوده نشده، آرام نخواهم نشست.» پیشامد دیگری که هنری را در این هنگام خشنود ساخت ورود کوری (3) دوست دوران تحصیل هنری در کامبریج، به هندوستان بود. عزیمت هنری به هندوستان موجب گشت که کوری نیز خویشان را چون او به خدمت مسیح در دیار بیگانه سپارد و بعدها به مقام مطرانی رسد. این دو دوست قدیمی مدتی دربارہ آینده کار خویش مشاوره کردند و یکدیگر را ترغیب کردند که خویشان را هر چه بیشتر به مردم هندوستان نزدیک سازند. کوری بیش از هر کس «غم و اندوه هنری را از سلطه روح اهریمنی» بر هندوستان در مییافت و با وی همکاری می‌کرد.

هنوز بیش از چند ماهی از ورود مارتین به کلکته نمی‌گذشت که عواطف وی بار دگر دست‌خوش مسرت و همچنین غم و اندوه گشت. روزی همراه براون و خانواده او به شهرداری کلکته رفت و در میان نامه‌های رسیده از اروپا به نامه‌هایی برخورد که لیدیا بوی نوشته بود، چنان که خود وی می‌نویسد: «یکی از نامه‌های لیدیا امیدبخش بود...» لیدیا هنگامی که هنری انگلستان را ترک می‌گفت وی را چنان نومید ساخته بود که دیگر جرأت نداشت با وی مکاتبه کند. لیدیا نه می‌توانست به مهر و محبت هنری پاسخ مساعد دهد و نه قادر بود وی را کاملاً به فراموشی سپارد. با وصول این نامه‌ها آتش عشق لیدیا دگر در دل هنری زبانه کشید. لیدیا به هنری نوشته بود که «روزی چند بار برای او دعا می‌کند» هنری نامه‌های لیدیا را نزد براون برد، و آن نیمی از شب را با هم مشاوره کردند. براون که از لحن نامه‌های لیدیا دریافته بود وی اکنون به هنری دل سپرده است، «موکداً به هنری اندرز داد» که هر چه زودتر وی را نزد خود فرا خواند. قلب رؤف و پدرا نه براون از استتعار به این که همکار جوان محبوبش در آینده از شفقت و همکاری همسری برخوردار خواهد گشت، به وجد و سرور آمد. لذا هنری چند روز بعد نامه عاشقانه خود را به لیدیا نوشت. این نامه چنان مفصل بود که هنری می‌نویسد: «تا نیمه‌های شب برای اتمام آن بیدار ماندم.» هنری به لیدیا نوشت: «می‌خواهم به تو اطمینان دهم که پس از دعای بسیار و سنجش همه جوانب مسئله تصمیم گرفته‌ام ترا نزد خود در هندوستان فرا خوانم.... زناشویی ما برای تو مستلزم فداکاری است.»

پس از آن که درباره چگونگی سفر مطالبی بدو می‌نویسد، به نامه اش چنین ادامه می‌دهد: «لیدیای دلبندم، چون با اشتیاق عمیق به یاد می‌آورم که خداوند تو را به من بخشیده است و به این امید که تو در این جا راحت و خرسند خواهی زیست. از ثمر رسیدن عشق و عاطفه‌ام احساس غرور می‌کنم.» اندک زمانی پس از آن، رؤسای هنری کشیش جوان آتشین خود را به دیناپور (4) که منطقه نظامی در حومه دومین شهر بزرگ بنگال، پاتنا (5) بود، اعزام داشتند، هنری از این انتقال خشنود گشت و چون آن که احساس کند لیدیا هم اکنون در کنار اوست، وضع محل مأموریت تازه‌اش را با آب و تاب برای وی توصیف کرد. هنری، با آن که نامه اش زودتر از شش ماه به دست لیدیا نمی‌رسید، با خرسندی فراوانی که اکنون وی را تندرست‌تر ساخته بود، بار سفر بست و در ضمن لیدیا را برای سفر به هند بار دگر راهنمایی کرد. همه دوستان وی در مجلس تودیع شرکت جستند. براون و همسرش با توجه به این که ورود لیدیا مدت‌ها به طول خواهد انجامید، از تنهایی و بیکیسی هنری در ماه‌های آینده‌نگران بودند ولی خود هنری اکنون از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید نه تنها از این جهت که اندیشه وصال لیدیا وی را سرگرم ساخته بود بلکه از این روی که می‌دید آرزوی دیرین وی برای به سربردن در میان هندوان تحقق می‌یابد احساسات خویش را در این هنگام چنین تشریح کرد: «روح من هرگز سرور آسمانی را این سان در نیافته بود... دل من گنجایش چنین شادی را نداشت.» بامداد فردا هنری با قایقی از راه رودهای هوگلی و گنگ سفر شش هفته‌ای خویش را به سوی محل مأموریت تازه‌اش آغاز کرد.

توضیحات :

(1)- Fort William

(2)- Juggernaut (از خدایان برجسته کیش هندو است م.

(3)- Corrie

(4)- Dinapore

(5)- Patna